

بررسی کنایات شاهنامه در بخش تاریخی (رویکردی فرهنگی واره‌ای)

دکتر هادی خدیور،^۱ ملوک شفیعی اقدم^۲

چکیده

فردوسی در شاهنامه برای بیان افکار و اندیشه‌هایش نیروی تخیل را به کار می‌گیرد و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او بازتابی هنرمندانه می‌یابد. او از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان و قوی‌ترین راه القای معانی است در مقایسه با دیگر صورخیال بیش‌ترین بهره را می‌گیرد. این مقاله، پژوهشی است در مورد جمع‌آوری و تنظیم کنایه‌های موجود در بخش تاریخی شاهنامه که همراه شاهدمثال ارائه شده است. حاصل این پژوهش این است که بیش‌تر کنایات استخراج شده بخش مذکور از نوع کنایه فعلی و از گونه ایما است که بسیاری از کنایات به کار رفته در آن در فارسی معاصر کاربرد دارند و برخی دیگر مخصوص شاهنامه‌اند. کلیدواژه‌ها: کنایه، فردوسی، شاهنامه فردوسی، صورخیال

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان.

تاریخ وصول: ۸۹/۹/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱/۳۰

مقدمه

زبان و ادبیات جلوه‌گاه اندیشه، آرمان، فرهنگ و تجارب یک جامعه‌اند. انسان‌ها در گذر زمان از زبان برای انتقال پیام‌ها، عواطف و اندیشه‌های خویش بهره‌جسته‌اند و از ادبیات که زبان برتر است به عنوان ابزاری در انتقال بهتر، بایسته‌تر و مؤثرتر اندیشه خود استفاده کرده‌اند. ادبیات در تلطیف احساسات، پرورش ذوق و ماندگار کردن ارزش‌ها سهمی بزرگ و عمده بر دوش داشته است. به همین دلیل هر اندیشه‌ای که در قالب ادبیات مناسب ریخته شود پایا و مانا خواهد بود. «سخنور زبان را چونان مایه آفرینش هنری به کار می‌گیرد؛ اما تنها بدان بسنده نمی‌کند که اندیشه خویش را به شنوندگان و خوانندگانش برساند، اگر چنین کند هنرمند و سخنوری به گوهر و توانا نیست. او اندیشه خویش را به یاری انگیزه می‌پرورد. اندیشه آن‌گاه که با انگیزه درآمیخت، پیام هنری را در ادب پدید می‌آورد؛ اندیشه برای سر، انگیزه برای دل» (کزازی، ۱۳۶۸: ۱۹). شعر نیز نوعی زبان است لیکن زبانی که از حدود نثر گذشته و به استقلال رسیده است. به عبارت دیگر شعر ساخت عمیق زبان است و شاعر می‌کوشد تا با شکستن بنیان دستور و آمیختن شکل و محتوا، شعر را از سطح به عمق هدایت نماید. شفیع‌ی‌کدکنی می‌گوید: «هیچ تجربه‌ای از تجربه‌های انسان که می‌تواند موضوع شعر قرار گیرد، بی‌تأثیر و تصرف خیال، ارزش هنری و شعری پیدا نخواهد کرد و هر حادثه‌ای هنگامی موضوع شعر است که از شهود حسی و خیال شعری انسان شاعر، رنگ پذیرفته باشد» (شفیع‌ی‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۷).

آنچه در شعر و با توسعی بیش‌تر، آنچه در حوزه ادب، به عنوان عامل بیانی مطرح است و در نظر قدما، ماده اصلی مباحث علم بیان را تشکیل می‌داده است، عنصر خیال یا شیوه تصرف گوینده در ادای معانی است و اهل ادب، چه در گذشته و چه امروز به میزان استعداد و توانایی خود در خلق و آفرینش، از صورت‌های گوناگون خیال و شیوه ادای معانی به طریق غیرمستقیم استفاده می‌کنند. پس هر بیان هنری نوعی کوشش برای

دریافت مقصود و اندیشه هنرمند است.

اهمیت تدوین فرهنگ کنایات شاهنامه

در این نکته تردیدی نیست که زبان فارسی شطّ پر شوکتی است که جویبارهای بی‌شمار زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی دیگر در آن سرازیر شده و بستر مشترک خلاقیت فرهنگی ما در طول قرون و اعصار بوده است. به همین دلیل برای بقا، گسترش و تحکیم مبانی زبان فارسی باید تحقیق و تتبع بسیار کرد تا بتوان بر همه ظرفیت‌های فرهنگ ایرانی احاطه یافت.

از میان آثار ادبی ما، شاهنامه فردوسی بزرگ‌ترین گنجینه شعر و ادب فارسی است که حق بزرگی در گران‌بار کردن گنجینه‌های دیگر شعر دارد و هیچ اثری به اندازه آن نتوانسته آن دیوار ضخیمی که طبقه باسواد را احاطه می‌کند، بشکافد و به میان توده مردم نفوذ کند. شاهنامه به علت شهرت افسانه‌های آن، معروف توده‌های وسیع‌تری از مردم ایران است. فردوسی با آفرینش شاهنامه، رشته از هم گسیخته ملیت ایرانی را از نو گره زد و به قول ملک‌الشعراى بهار:

آنچه کورش کرد و دارا و آنچه زردشت مهین زنده گشت از همت فردوسی سحرآفرین
(بهار، ۱۳۸۱: ۵۰۷)

با توجه به محتوای غنی شاهنامه از یک سو و اهمیت آن برای زبان فارسی از سوی دیگر و با در نظر گرفتن این‌که شاهنامه کهن‌ترین اثر شعر فارسی است که به طور تقریباً کامل به دست ما رسیده، می‌توان تأثیر بزرگ این کتاب را در سراسر ادب فارسی حدس زد. نه تنها مورخان و فرهنگ‌نویسان و حماسه‌سرایان و مؤلفان کتب اخلاق، بلکه اکثر متفکران و شعراى بزرگ زبان فارسی، هر یک به نحوی از شاهنامه تأثیر پذیرفته‌اند. ولی شاهنامه به عنوان بزرگ‌ترین منبع تاریخ، افسانه، لغت، حکمت و اخلاق ایرانی تنها بر

طبقه شاعران و متفکران پس از خود تأثیر نکرده است بلکه بر ادبیات توده نیز اثرگذار بوده است. آن‌گونه که ذبیح‌الله صفا در این باره می‌گوید: «اهمیت شاهنامه در ادبیات فارسی زیادتز از آن است که در باب آن به بحث و تحقیقی حاجت باشد، این آیت فصاحت و بلاغت و قرآن عجم و آیینۀ تمام‌نمای معرفت و دانش، حاوی افکار گوناگون حماسی و غزلی و حکمی و بلندترین و عالی‌ترین و زیباترین و شیواترین سخنان فارسی است» (صفا، ۱۳۶۹: ۲۱۵).

از آن‌جا که هدف این تحقیق جمع‌آوری و تنظیم کنایات شاهنامه در بخش تاریخی با رویکردی فرهنگ‌واره‌ای است، در ابتدا لازم است تا به بحثی مختصر در خصوص ضرورت و سابقه تدوین فرهنگ‌نامه‌ها و فرهنگ‌واره‌ها در زبان فارسی توجه شود، آن‌گاه به بررسی کنایات شاهنامه از این منظر پرداخته خواهد شد.

سابقه فرهنگ‌نویسی در ایران

ایرانیان به مناسبت آن‌که زبان فارسی زبان رسمی و ادبی آنان است، خود را از لغت‌نامه فارسی بی‌نیاز می‌دانستند، از این رو کم‌تر به تألیف فرهنگ زبان خویش توجه کرده‌اند، چنان‌که عرب هم خود را به تدوین قاموس عربی محتاج نمی‌دید و هنگامی که زبان عربی زبان دینی سرزمین پارس شد، ایرانیان به تألیف قاموس‌های عربی پرداختند. در نتیجه عدم توجه ایرانیان به تألیف لغت‌نامه فارسی، دانشمندان ملل مجاور مانند هندوستان و ترکیه، که زبان فارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بود، احتیاج به تدوین فرهنگ فارسی را احساس کردند و به تألیف لغت‌نامه‌ها همت گماشتند. اما چون اهل زبان نبودند ایشان را اشتباهات بسیار دست داده است (رک. دهخدا، ج ۱: ۴۱).

اما فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً، معاصر با فرهنگ‌نویسی برای زبان

تازی به دست ایرانیان است. در دوره اسلامی از زمان طاهریان اندک‌اندک رویکرد به ادبیات منظوم و منثور در زبان دری پیدا شده و در دوره صفاریان و پس از آن در دوره سامانیان این زبان، شکل پیشرفته‌تری از ادبیات را تجربه کرد.

در زمانی که فارسی دری بنای انتشار را گذاشت مردم قلمرو زبان پهلوی به کتاب‌هایی نیاز داشته‌اند که زبان دری را بدیشان بیاموزد و این مقدمه فرهنگ‌نویسی در زبان دری است. تا اوایل قرن یازدهم کتابی مختصر در لغت فارسی نزد فرهنگ‌نویسان ایران و هندوستان بوده است که نام آن را "رساله ابوحفص سغدی" یا "فرهنگ ابوحفص سغدی" ضبط کرده‌اند. ظاهراً آغاز اهتمام به فرهنگ‌نویسی از سده پنجم بوده و این زمانی است که زبان دری خرده‌خرده در نواحی دیگر ایران که قلمرو اصلی آن نبوده انتشار می‌یافته است.

برخی از مشهورترین فرهنگ‌های زبان فارسی عبارتند از:

"لغت فرس اسدی توسی" / "صحاح الفرس" / "ادات الفضلا" / "فرهنگ ابراهیمی" /
"معیار جمالی" / "جهانگیری" / "مجمع الفرس" / "برهان قاطع" / "فرهنگ رشیدی" /
"فرهنگ انجمن آرا" / "برهان جامع" / "آندراج" / "فرهنگ ناظم‌الاطبا نفیسی" /
"فرهنگ نظام" / "لغت‌نامه دهخدا".

نقش کنایه در زبان فارسی

همان‌گونه که می‌دانیم اعتبار یک اثر ادبی عبارت است از: مجموعه ارزش‌هایی که آن اثر از جنبه‌های گوناگون دارد. جنبه هنری یک اثر تنها یکی از این ارزش‌هاست که البته در ارزیابی یک اثر ادبی، عنصری بسیار مهم است. ولی در این جا طرح این پرسش لازم است که چرا در گفتارهای روزانه خود و برای بیان مافی‌الضمیر از کنایه استفاده می‌کنیم و گویندگان و نویسندگان صراحت را کنار گذاشته، به پوشیدگی روی می‌آورند؟

باید گفت علل و اسباب مختلفی باعث ترک تصریح و روی آوردن به کنایه است. یکی از این علل، علت بلاغی است. آنچه کلام را هنری، جذاب و گیرا می‌کند، شیوه غیرمستقیم در بیان است و «آنچه شعر و نثر هر دو را که در خاصیت تأثیر و تلقین مشترکند از کلام عادی و معمولی جدا می‌کند عبارت است از استعمال لفظ در غیر معنی حقیقی» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۶۵). هم‌چنین فضای عاطفی و خیال‌انگیز شاعرانه که هم سبب القای معنی و هم مایه تحریک و تهییج خواننده و شنونده می‌شود، از خیال و صورت‌های خیال‌انگیز شاعرانه مایه می‌گیرد و صورت‌های مختلف خیال یعنی تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز در شعر اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. تصویر یا خیال شاعرانه پیوندی میان انسان و محیط او ایجاد می‌کند و شاعر در آفریدن تصویرهای خیال‌انگیز با تبدیل اشیاء به صورت‌های عاطفی و انسانی، کلام خود را از حالت عادی فراتر می‌برد و عواطف خواننده را برمی‌انگیزد و شناختی تازه از اشیاء و امور به او می‌دهد.

وقتی در تعریف "علم بیان" می‌گوییم: ایراد معانی واحد به طرق مختلف، یکی از راه‌های ایراد معنی، همین "کنایه" است، همان گونه که مجاز، تشبیه و استعاره، راه‌های دیگر بیان اندیشه و انتقال معنی به ذهن دیگرانند. شیوه غیرمستقیم بیان (کنایه) به قول شفیعی‌کدکنی، یکی از صورخیال است که در ادب و شعر هر زبانی وجود دارد و از دیرباز ادیبان و شاعران به آن توجه داشته‌اند. ایشان از قول "مالارمه" می‌گویند: «اگر چیزی را به همان نام که هست یعنی به نام اصلی خودش بنامیم، سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده‌ایم زیرا کوششی که ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازنده خیال دارد بدین‌گونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جست‌وجوست به صورت ناچیزی درمی‌آید» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۳۹).

علت دیگر این است که گاهی بی‌پرده سخن گفتن، خطر و دشواری دارد و گوینده به کلام خود، رنگی از ابهام و ابهام می‌زند تا خود را از ورطه اتهام و خطر برهاند، هم‌چنین

بسیاری از الفاظ به خاطر رعایت آداب اجتماعی و احتراز از هرگونه ناخوشایندی در گفتار کم‌تر مورد استفاده قرار می‌گیرند و غالباً از آن‌ها با الفاظ و عبارات وصفی کنایه‌آمیز یاد می‌شود. هم‌چنین آگاهی دادن مخاطب بر عظمت ملزوم کنایه، امتحان کردن هوش و استعداد مخاطب، به کار گرفتن واژه‌ای زیباتر از آنچه منظور ماست، مبالغه، اختصار و آگاهی دادن از سرنوشت کسان، از عواملی است که سبب می‌شود از صراحت در سخن پرهیز شود.

گویندگان و نویسندگان از بیان بسیاری مضامین که گوش از شنیدن آن‌ها انکار دارد و ذوق سلیم آن را نمی‌پذیرد، دوری می‌کنند و به ترفندی شاعرانه روی می‌آورند که تأثیر سخن را دوچندان می‌کند. یکی از این ترفندهای شاعرانه، در قلمرو بیان، کنایه است.

کنایه و انواع آن

کنایه در اصطلاح علوم بلاغی عبارت است از: کاربرد کلمه یا کلام در جایی که کلام علاوه بر معنای غیرحقیقی، اطلاقش بر معنای حقیقی نیز راست می‌آید. مثلاً: وقتی کسی در بحث با دیگری می‌گوید: من چند پیراهن از تو بیش تر پاره کرده‌ام. به کنایه می‌گوید که: من بیش تر از تو عمر کرده‌ام و تجربهٔ بیش تری دارم. چون لازمهٔ پاره کردن پیراهن‌های بیش تر، داشتن سن و سال بیش تر است. «کنایه سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد» (همایی، ۱۳۷۸: ۲۵۵-۲۵۶).

در کنایه قرینه‌ای که مانع از ارادهٔ معنی حقیقی باشد، وجود ندارد و تفاوت کنایه با مجاز و استعاره در این است که در کنایه ارادهٔ معنی اصلی ممکن است، امّا در مجاز و استعاره، ارادهٔ معنی اصلی ممکن نیست. در واقع کنایه نوعی مجاز است که ایهام نیز دارد و

این خصوصیت کنایه سبب می‌شود که ملموس‌تر از مجاز و استعاره باشد، چرا که معنی حقیقی آن نیز درست و پذیرفتنی است. چون درک معنی کنایی نیاز به تأمل و تیزهوشی دارد. کنایه حتی به کلام عادی رنگی از شعر و خیال‌انگیزی می‌دهد. از دیدگاه کزازی «ارزش زیباشناختی کنایه در آن است که سخن درست، با درنگ و تلاش ذهنی می‌باید، سرانجام، به معنای پوشیده و فروپیچیده در کنایه راه برد و راز آن را بگشاید. از این روی گفته‌اند کنایه رساتر از آشکارگی در سخن است» (کزازی، ۱۳۶۸: ۱۵۶).

کنایه به اشکال مختلف؛ تعریض، رمز، ایما و تلویح نیز در کلام سخنوران به کار می‌رود و بر جذابیت سخن می‌افزاید. که به طور اجمال به هر یک از آن‌ها اشاره می‌شود (رک. شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۶-۹۹).

کاربرد کنایه در شاهنامه

«شاهنامه از نظر تنوع حوزه تصویر، در میان دفاتر شعر فارسی، یکی از شاهکارهای خیال‌شاعرانه سرایندگان زبان پارسی است و صورخیال فردوسی محدود در شکل‌های رایج تصویر، که استعاره و تشبیه است، نیست» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۴۸). فردوسی برای بیان افکار خود نیروی تخیل را به کار گرفته و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او بازتابی هنرمندانه یافته‌اند. در این میان از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان و قوی‌ترین راه القای معانی است، بهره گرفته و در آن بیش از دیگر تصاویر به کنایه پرداخته، هر چند تصاویر خیالی دیگر نیز از نظر دور نمانده است.

نمونه‌هایی از کنایات شاهنامه

اینک در بازکاوی گونه‌های کنایه در شاهنامه به مواردی از این کنایه‌ها اشاره می‌شود که در زندگی امروز کاربرد بسیار دارد.

آبرو یافتن: عزت یافتن، کسب شرف کردن

برو پیش فغفور چینی بگو که نزدیک ما یافتی آبرو^(۱)
(ب.۱۶۴۲. ج ۷)

ابرو پُرچین داشتن (کردن): خشمگین بودن

سوی حجره خویش رفت آرزوی ز مهمان بیگانه پُرچین بُروی
(ب.۹۳۶. ج ۷)

از چشم خون باریدن: سخت خشمگین بودن

چو بهرام زان کاخ آمد برون تو گفتی ببارید از چشم خون
(ب.۱۴۴۴. ج ۸)

از مو باریک‌تر: ظریف، شکننده، حسّاس

جهان از شب تیره تاریک‌تر دلی باید از موی باریک‌تر
(ب.۲۸۹۴. ج ۸)

باد در دست: دست خالی

که بختش پس پشت او برنشست ازین تاختن باد مآند به دست
(ب.۳۰۹. ج ۷)

بد دل شدن: بدگمان شدن

ز گفتار، بد شد دل کیقباد ز رنجش به دل برنکرد ایچ یاد
(ب.۴۲. ج ۸)

بدزبان: عیب‌گو، ناسزا گوینده

که یک چند باشد به ری مرزبان یکی مرد بی‌دانش بدزبان
(ب.۳۰۵۹. ج ۹)

بر سر زدن: سخت آزدن

به جای کسی گر تو نیکی کنی مزن بر سرش تا دلش نشکنی
(ب. ۹. ج. ۸)

به خاک رفتن: مردن

سپر دم تو را جای و رفتم به خاک سپردم روان را به یزدان پاک
(ب. ۳۸۲. ج. ۶)

به دست گرفتن: اداره کردن

بیامد به تختِ کیان برنشست گرفت این جهانِ جهان را به دست
(ب. ۲. ج. ۹)

پشت گرم به کسی بودن: از حمایت کسی برخوردار بودن

همیشه تن و جانِ پُر شرم باد دلت شاد و پشتت به ما گرم باد
(ب. ۲۱۲۲. ج. ۸)

تَرّ و خشک: همه چیز، همه کس

اگر بیخِ حنظل بُود تَرّ و خشک نشاید که بار آورد شاخِ مشک
(ب. ۷۵۵. ج. ۸)

تندی کردن: عصبانی شدن، خشم گرفتن

ستون خرد، بر دباری بُود چو تندی کند تن به خواری بُود
(ب. ۱۷. ج. ۸)

جان به سر آمدن: جان به لب آمدن، به حال مرگ افتادن

بیاید مرا از بدش جان به سر نه تن مآند ایدر، نه بوم و نه بر
(ب. ۶۱۶. ج. ۹)

چشم‌رسان بودن: نظر بد داشتن، چشم‌زخم زدن

هر آن کس که او راه دارد نگاه بخسبد برین گاه ایمن ز شاه

دگر هر که یازد به چیز کسان بُود چشم ما سوی آن کس رسان
(ب ۳۷۷-۳۷۷۱ ج ۹)

چشم روشن کردن: شادمان کردن، خوشحال نمودن

به فرمان ما چشم روشن کنید خرد را به تن بر چو جوشن کنید
(ب ۱۴ ج ۷)

خاک بر سر بیختن (ریختن): عزاداری کردن

همه خاک بر سر همی بیختند زمژگان همی خون دل ریختند
(ب ۱۸۱۷ ج ۷)

خاک پای کسی بودن: مطیع و فرمان‌بردار بودن

همه سر به سر خاک پای توایم به دانش همه رهنمای توایم
(ب ۷۳ ج ۷)

خون دل: رنج و اندوه و غصه بسیار

چنان بچّه شیر بودی درست که از خون دل دایگانش بُشت
(ب ۲۳۳۱ ج ۷)

در مشت داشتن: در اختیار داشتن

چو اوسی و شش پادشاه را بکشت نگر تا چه دارد ز گیتی به مشت
(ب ۱۹۰۱ ج ۷)

دست شستن: دست کشیدن و قطع امید کردن

بدین دار چشم و بدان دار گوش که اوی است دارنده جان و هوش
هر آن پادشاه کو جز این راه جست ز نیکیش باید دل و دست شست
(ب ۶۳۷-۶۳۸ ج ۷)

دل کسی را شکستن: او را بسیار رنجاندن، آزرده، ناامید و ناکام کردن

به جای کسی گر تو نیکی کنی مزن بر سرش تا دلش نشکنی
(ب ۹ ج ۸)

در یک چشم بر هم زدن: در کوتاه‌ترین زمان، یک لحظه، یک آن

چو نامه بدین گونه باشد بدوی چو من دشمن و لشکری جنگ‌جوی
نمانم که بر هم زند نیز چشم نگویم سخن پیش او جز به خشم
(ب. ۷۱-۷۲. ج ۷)

دو رو: آن‌که ظاهر و باطن او تفاوت دارد، منافق

همه مرز هیتال آهرم‌مند دو رویند و این مرز را دشمنند
(ب. ۱۸۴۴. ج ۸)

رخت بستن: بار سفر بستن و رفتن، کوچ کردن

سپارم تو را پادشاهی و تخت چو بهتر شوی ما ببندیم رخت
(ب. ۳۳۵. ج ۶)

روز برگشتن: بدبخت و تیره روز شدن

فراوان ز ایرانیان کشته شد جهان‌گیر را روز برگشته شد
(ب. ۱۷۶. ج ۶)

زبان نگاه داشتن: خاموشی گزیدن

بدیشان چنین گفت هر کاو ز راه بگردد، ندارد زبان را نگاه
به خوبی مرا و را به راه آورید کزین بگذرد بند و چاه آورید
(ب. ۳۱۲۵-۳۱۲۶. ج ۹)

سبک‌سر: ابله، نادان

شک‌یابی از مهر نامی تر است سبک سر بُود هر که او کهنتر است
(ب. ۱۷۹۶. ج ۷)

سخن به روی گفتن: بی‌پروا و بی‌پرده سخن گفتن

نباید سخن هیچ گفتن به روی چه روی آید اندر زنی چاره‌جوی
(ب. ۵۶۷. ج ۹)

سرافکنده: شرمسار، خجل

کسی کو جوان بود تاجی به دست بر قیصر آمد سرافکنده پست
(ب. ۱۷۱۳. ج ۷)

سر خاراندن: تعلل ورزیدن، بهانه و توقف نمودن، فرصت را از دست دادن

بشد پیش خاتون، دوان، کدخدای که دانا پزشکی نو آمد به جای
بدو گفت شادان زی و نوش خور بیارش مخار اندرین کار سر
(ب. ۲۵۴۷-۲۵۴۸. ج ۹)

شادکامی دشمن: خواری و نگون‌بختی آن کس

جهان جوی اگر کشته گردد به نام به از زنده، دشمن بدو شادکام
(ب. ۳۱۸۵. ج ۸)

فروختن جان: مردن و خویشتن را به کشتن دادن

وگر هیچ درویش خسپد به بیم همی جان‌فروشی به زر و به سیم
(ب. ۳۳۵. ج ۷)

کسی را سپر کردن: او را مانع و حایل در برابر خطر کردن

سپر کن کیان را همه پیش بوم چو خواهی که لشکر نیاید به روم
(ب. ۱۷۳۹. ج ۷)

گردن کشیدن: سرپیچی کردن، نافرمانی کردن

کنون خواب را پاسخ آمد پدید ز ما بخت گردن بخواهد کشید
(ب. ۳۷۱. ج ۹)

گرم و سرد از گیتی دیدن: تجربه اندوختن، محنت و راحت روزگار دیدن

اگر خود نزادی خردمند مرد ندیدی ز گیتی چنین گرم و سرد
(ب. ۲۳. ج ۷)

لب گزیدن: اظهار تأسف نمودن، افسوس و ندامت بردن

از آن شاه ایران فراوان ژکاید برآشفست وز روزبه لب گزید
(ب. ۱۲۴۰. ج ۷)

لب به انگشت بر زدن: سکوت احترام‌آمیز داشتن

به شبگیر نزدیک خاقان شدی دولب را به انگشت خود برزدی
بر آن سان که کهنتر گُند آفرین بر آن نام بردار سالارچین
(ب. ۲۲۱۶-۲۲۱۷. ج ۹)

موشکافتن: دقت بسیار داشتن در کارها

همی موشکافی به پیکان تیر همی آب گردد ز داد تو شیر
(ب. ۶۸۰. ج ۷)

یک مشت: تعداد یا مقداری اندک و بی‌اهمیت

که گفتید ما را ز کسرا چه باک چه ایران بر ما چه یک مشت خاک
(ب. ۳۳۸. ج ۸)

علاوه بر این به نظر می‌رسد برخی از کنایاتی که در شاهنامه به کار رفته منحصر به فضای حماسی است و در ادبیات غنایی و تغزلی مجال ظهور کم‌تری دارد. تعدادی از معروف‌ترین این کنایه‌ها در ادامه بحث آمده‌اند:

آزادگان: ایرانیان

یکی رازدارست بالوی نیز که نفروشد آزادگان را به چیز
(ب. ۱۵۲۳. ج ۹)

اسبافکن: دلاور، توانا و چیره‌دست

نگه کرد گآزرسواری تمام عنان‌پیچ و اسبافکن و نیک‌نام
(ب. ۹۹. ج ۶)

بازارِ ننگ و نبرد: جهان

همان نیز یارِ گنهکار مرد نباشی به بازارِ ننگ و نبرد
(ب. ۴۰۵۱. ج ۸)

برکشیدن کوس: رهسپار شدن

وز آن جایگه، برکشیدند کوس زبُست و نشابور، شد تا به توس
(ب.۴۲۲. ج ۹)

پاشنه خیز کردن باره: برانگیختن و برجهاندن اسب

دلِ روشنیِ راد را تیز کرد مر آن باره را پاشنه خیز کرد
(ب.۱۵۴۴. ج ۹)

جستن ناله بوق: فرمان‌روایی

نجویی همی ناله بوق را بسند آمدت بند صندوق را
(ب.۱۸۷۷. ج ۷)

جفت بودن با دخمه تنگ: مردن، نابود شدن

چو گفتند با رستم ایرانیان که هستی تو زیبای تختِ کیان
یکی بانگ بر زد به آن کس که گفت که با دخمه تنگ باشید جفت
(ب.۱۶۲۱-۱۶۲۲. ج ۸)

خامه کردن از خنجر: سریع و تند، نامه نوشتن

به خاقان چینی یکی نامه کرد تو گفستی که از خنجرش خامه کرد
(ب.۲۳۹۷. ج ۹)

دُژآگاه: دژخیم

دگر شب، چو برزد سر از کوه ماه به زندان، دُژآگاه کردش تباه
(ب.۲۲۲. ج ۸)

دست‌کش: نجیب و اصیل

چو بهرام برخاست از خوابِ خوش بشد نزد آن باره دست‌کش
(ب.۱۲۷۱. ج ۷)

دشتِ سوارانِ نیزه‌گزار: سرزمین اعراب

از این پس بیاید یکی نامدار ز دشتِ سوارانِ نیزه‌گزار
(ب. ۱۷۹. ج ۷)

دهقان: ایرانی

چو این داستان بشنوی یادگیر ز گفتار گوینده، دهقان پیر
(ب. ۱۵۶۶. ج ۸)

رَمه شدن: گرد آمدن

بزرگان و اخترشناسان همه تو گویی به هندوستان شد رَمه
(ب. ۴۳۰. ج ۷)

روز ننگ و نبرد: روز جنگ، روز کوشش

به دستور گفت ای جهان دیده مرد فراز آمد آن روز ننگ و نبرد
(ب. ۷۲۵. ج ۹)

روی سندان کردن: به درشتی و سختی رفتار کردن

بفرمود تا روی سندان کنند به داننده بر کاخ، زندان کنند
(ب. ۳۴۹۹. ج ۸)

عنان از رکیب ندیدن: به تندى اسب تاختن

من اسب آن گزینم که اندر نشیب بتازم، نیبم عنان از رکیب
(ب. ۱۳۲. ج ۷)

فرو ریختن سلیح سواران: درماندن در نبرد و شکست آوردن

کجا گفت کز بنده بگریختی سلیح سواران، فرو ریختی
(ب. ۱۷۱۴. ج ۹)

کوس بر پیل بستن: آماده پیکار شدن

همه کوس بستند بر پشت پیل زمین شد به کردار دریای نیل
(ب. ۱۶۱۲. ج ۹)

گران شدن رکیب: تاختن

رکیبش گران شد؛ سبک شد عنان به گردن برآورد رخشان سنان
(ب.۲۹۸. ج ۷)

گرز پرخاش دیده: گرژی که در میدان‌های جنگ به کار برده شده

سپه را بیاراست و خود برنشست یکی گرز پرخاش دیده به دست
(ب.۷۹۷. ج ۸)

مرز دهقان: ایران زمین

کنون، داغ دل، نزد خاقان شویم ز تازی سوی مرز دهقان شویم
(ب.۳۰۹. ج ۹)

ننگ و نبرد: جنگ و پیکار

دگر گفت کاندرا خردمند مرد هنر چیست هنگام ننگ و نبرد
(ب.۱۱۵۱. ج ۸)

نیکی دهش: خداوند

تو ناپاکی و دشمن ایزدی ز نیکی دهش، جز بدی
(ب.۲۸۵. ج ۹)

یادگیر: دانا و باتجربه

سکندر چو بشنید از یادگیر بفرمود تا پیش او شد دبیر
(ب.۶۸۸. ج ۷)

نمونه‌های بالا تنها بخشی کوچک از حجم فراخ کنایات شاهنامه است. با توجه به تنوع و نیز زنده بودن بسیاری از این کنایه‌ها به نظر می‌رسد ضرورت تدوین یک فرهنگ‌نامه خاص برای شرح و تبیین و دسته‌بندی کنایات شاهنامه به خوبی وجود دارد. کوشش‌های محققان و دانشمندان ایرانی و غیرایرانی در تحلیل برخی نمونه‌ها و شرح تکنیک‌های فردوسی در به‌کارگیری کنایه‌ها در جای خود بارز است. ولی فقر تحقیق عام و کلی در خصوص کنایات شاهنامه هنوز هم حس می‌شود. کنایات شاهنامه از آن‌جا

که از بستر اجتماعی و از ذهنیت مردم ایران در قرن چهارم و پنجم برخاسته‌اند در مطالعات اجتماعی نیز حائز اهمیت‌اند. به هر حال این تحقیق در پی آن بود تا نمونه‌ای مختصر از دریای ژرف بلاغت فردوسی را در پیش چشم بگسترده.

نتیجه

همه ما هنگامی که از اهمیت شاهنامه سخن به میان می‌آید، در این نظر، اتفاق داریم که شاهنامه یکی از مفاخر ما و تجلی‌گاه روح ملی ایرانی است، اما نباید تصور کرد که همه ارزش و اهمیت شاهنامه تنها به علت موضوع آن است که حماسه ملی است؛ بلکه باید دانست که وسعت خیال فردوسی و عمق اندیشه‌های او و قدرت او در هنر شاعری، چیره‌دستی او در دقایق داستان‌سرایی، توانایی او در آفرینش معانی لطیف در زمینه‌های گوناگون از حکمت و اخلاق و تغزل و وصف طبیعت، وی را به بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایرانی تبدیل کرده است. علاوه بر این فردوسی در شاهنامه تصویر را وسیله‌ای قرار می‌دهد برای القای حالت‌ها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت و زندگی. از این روی تنوع تصاویر شاهنامه، در صور گوناگون خیال، جلوه‌گر می‌شود. یکی از این صورت‌های خیالی کنایه است که از دیر باز اهل ادب و منتقدان به اهمیت آن در اسلوب بیان توجه داشته‌اند. کنایه از زمینه‌های غنای زبان فارسی و عامل تکثر تعبیراتی است که در معنی غیرحقیقی خود به کار می‌روند.

با این‌که تعداد واژه‌هایی که در زبان وجود دارد و از نظر علوم بلاغی کاربرد حقیقی دارند، نسبت به اشیای دنیای خارج بسیار اندک است ولی انسان با خلق زبان کنایی توانسته است این کمبود را جبران کند. به علت فراوان بودن کنایه در زبان و به خصوص با توجه به این‌که تحوّل جوامع در عصر ارتباطات شتاب گرفته و از آن‌جا که زبان، آینه‌ای است که صورت جوامع را نشان می‌دهد، دگرگونی در زبان هم شتاب‌ناک شده است و در

این میان لاجرم بخشی از کنایه‌ها فراموش می‌شوند و در عوض کنایه‌هایی جدید ساخته می‌شوند.

بسیاری از کنایه‌ها که در زمان قدیم استعمال داشته‌اند، امروزه دیگر به کار نمی‌روند و بسیاری دیگر هم از دیرباز در پهنهٔ ادب فارسی به کار می‌رفته و امروز نیز هم‌چنان در زبان و ادبیات کاربرد دارند. از سوی دیگر کنایه‌های فارسی، ساختار دستوری متفاوتی نیز دارند گاهی در یک واژه ساده، اسم یا صفت آشکار می‌شوند، گاهی در یک واژه مرکب و گاه نیز به شکل ترکیب‌های وصفی و اضافی ظاهر می‌شوند.

با نگرش به واژگانی که کنایه را می‌سازند دریافت می‌شود که بسیاری از مفاهیم کنایی با واژگانی ساخته می‌شود که نوعی رابطه بین مفهوم و واژه دارد. بعضی از کنایه‌ها نیز حوزهٔ معنایی وسیع‌تری دارند، یعنی به بیش از یک مفهوم دلالت می‌کنند و بر اساس قراین در جمله معنی خاص خود را دارند.

در بررسی کنایات بخش تاریخی شاهنامه حدود هزار و دویست کنایه استخراج کرده‌ایم، البته این تعداد کنایه به غیر از کنایات تکراری و کنایاتی است که زیاد جنبهٔ هنری نداشته‌اند، به نظر می‌رسد کاربرد کنایه در شاهنامه نسبت به دیگر صورخیال (تشبیه، مجاز، استعاره) بیش‌تر است. بیش‌تر این کنایات از نوع کنایهٔ فعلی از گونهٔ ایماست که رایج‌ترین نوع کنایه است که در زبان امروز هم کاربرد دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای رهیافت سریع‌تر به نشانی ابیات، شیوه معمول ارجاع‌دهی در این مقاله را استثنائاً در مورد بیت‌های منقول از شاهنامه رعایت نکرده‌ایم و به صورت ذکر شماره بیت و شماره مجلد از شاهنامه فردوسی به کوشش سعید حمیدیان که بر اساس چاپ مسکو تنظیم شده است، سود برده‌ایم.

منابع

۱. انوری، حسن. (۱۳۸۳). فرهنگ کنایات سخن ج ۱ و ۲. تهران: سخن.
۲. برومند، پوران‌دخت. (۱۳۸۰). فرهنگ آرایه‌های ادبی (بیان) در شاهنامه. تهران: دیگر.
۳. بغدادی، عبدالقادر. (۱۳۸۲). لغت شاهنامه. به اهتمام توفیق سبحانی و علی رواقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۴. بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا). (۱۳۸۱). دیوان اشعار محمدتقی بهار. تهران: علم.
۵. تبریزی، محمد بن خلف. (۱۳۶۲). برهان قاطع. با تعلیقات دکتر محمد معین. تهران: امیرکبیر.
۶. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). لغت‌نامه. تهران: لغت‌نامه دهخدا.
۷. زرّین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). شعر بی‌دروغ، شعر بی‌تقاب. تهران: علمی.
۸. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). صورخیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
۹. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). بیان و معانی. تهران: امیرکبیر.
۱۰. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه فردوسی مجلد سوم و چهارم. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
۱۲. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۸). زیبایی‌شناسی سخن پارسی (بیان). تهران: مرکز.
۱۳. _____ (۱۳۸۴). نامه باستان ج ۶. (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی). تهران: سمت.
۱۴. _____ (۱۳۸۵). نامه باستان ج ۷. (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی). تهران: سمت.
۱۵. _____ (۱۳۸۶). نامه باستان ج ۸. (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی). تهران: سمت.
۱۶. _____ (۱۳۸۷). نامه باستان ج ۹. (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی). تهران: سمت.
۱۷. معین، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی ج ۶. تهران: امیرکبیر.
۱۸. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۸). فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: هما.